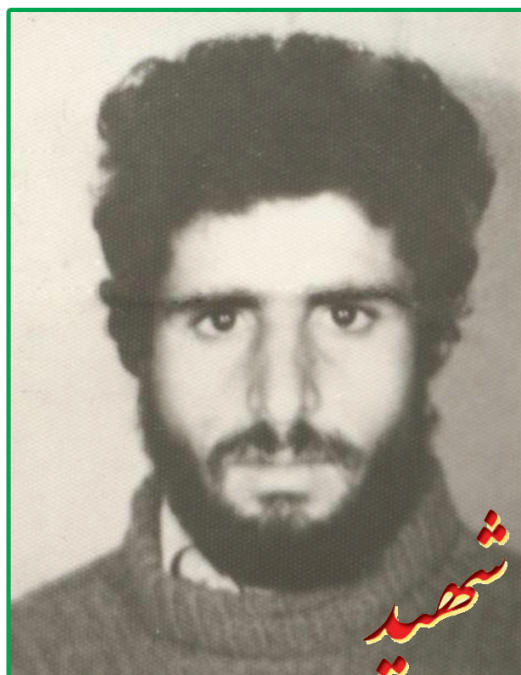


شهید اسماعیل دشتی



اسماعیل دشتی



سامانه جامع سروادان و دوازدهمین استان بوخهر

نام پدر	داراب
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۴/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۴/۰۳/۲۹
محل شهادت	شهرانی
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباززمینی ارتش
شغل	کارگر
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	درواهی

زندگینامه

شهید اسماعیل دشتی در سال ۱۳۴۳ در خانواده‌ی مذهبی به دنیا آمد و پدرش داراب به کشاورزی مشغول بود دوران کودکی را در آب‌پخش سپری نمود. به سن تحصیل که رسید در دبستان آب‌پخش ثبت‌نام کرد اما به دلیل فقر و تنگدستی نتوانست به تحصیل بپردازد. ایشان از همان دوران نوجوانی کار می‌کرد تا کمک خرج خانواده‌اش باشد. قبل از اعزام به خدمت مقدس سربازی ازدواج نمود. شهید دشتی با اعزام به جبهه و پس از ماه‌ها جهاد و تلاش در تاریخ ۲۹/۳/۶۴ به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

خاطرات

خاطراتی از زبان همسنگرش شکراله پی خسته

□ با شهید دشتی مشغول نگهبانی بودیم و با عراقیها فاصله زیادی نداشتیم، دیدیم یک عراقی با سینه خیز از سنگر بیرون آمد و چفیه خود را بر روی خاری می اندازد تا خشک شود. در همین حال با اسلحه به طرف او نشانه رفتیم. اما شهید دشتی مانع شد و گفت تا من شلیک کنم و بعد چند گلوله نزدیک عراقی

شلیک کرد و او فوراً فرار کرد. به او اعتراض کردم که چرا او را نکشتی؟ در جواب گفت آخر او هم زن و بچه دارد.□

— در یکی از روزها یکی از بچه های رزمنده اهل بندر عسلویه در حال نگهبانی بالای برجک، مورد اصابت گلوله عراقیها قرار می گیرد و از بالای برجک به پایین در پشت خاکریز رو به دشمن در یک گودال می افتد. البته عراقیها او را نمی دیدند، و اگر در همین وضع تا شب می ماند، به علت شدت جراحات به شهادت می رسید. شهید دشتی به اصرار می خواست به کمک او بشتابد، اما بچه ها مانع می شدند. تا اینکه سیم تلفنی را به کمر خود بست و با سرعت و شجاعت خاصی خود را پشت خاکریز انداخت و خود را به رزمنده مجروح رساند و سیم تلفن را به دور کمر او بست و ما نیز سیم تلفن را کشیدیم و او را نجات دادیم و خود شهید دشتی نیز با سرعت به این طرف خاکریز آمد. این اقدام شجاعانه و ایثارگرانه او باعث نجات جان آن رزمنده گردید.

راز ۲۱

□ یکی از دوستانش می خواست به مرخصی برود به او سفارش نمود که ماهها منتظرم و اکنون فکر می کنم بچه ام به دنیا آمده باشد، اگر چنانچه من صاحب فرزندی شده ام یک بسته شیرینی بخر و با خود بیاور و اما در شب ۲۱ رمضان در حالیکه ۲۱ سال بیشتر نداشت و فقط ۲۱ روز تا پایان خدمت سربازی اش باقی نمانده بود که □

خط معروف به خط ۶۰ در منطقه شریانی یکی از پرخطرترین نقاط بود و سه سنگر داشتیم که بوسیله کانالی به سنگر استراحت وصل می شد و من در سنگر مشغول استراحت بودم که یکی از سربازان مرا با هیجان بیدار کرد و گفت که اسماعیل هنوز به سنگر نگهبانی نیامده شاید خمپاره هایی که □ و حرفش را قطع کرد از خواب بلند شده و سراسیمه به طرف سنگرهای نگهبانی رفتیم در راه دیدم که اسماعیل بر بالای کانال افتاده او را با خود به طرف سنگر کشیدم اما در حالیکه او بی صبرانه منتظر شنیدن خبر تولد فرزندش بود به سوی معبودش شتافته بود و خبر ولادت فرزند و شهادت پدر به هم آمیخت اما گویی فرزند نمی خواست بعد از پدر زنده بماند و او نیز به دیار باقی شتافت.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران